

کژ بینی

چگونه «ویکی‌لیکس» چشمان ما را به توهم آزادی گشود



● ما سالگرد رخدادهای دوران‌ساز را به‌ خاطر می‌سپاریم؛ رویدادهایی نظیر ۱۱ سپتامبر (نه‌فقط به‌خاطر حمله به برج‌های دوقلو، بلکه به یاد کودتای نظامی علیه‌ السند در شیلی)، روز دی (آغاز نبرد نرمادی) و مواردی از این دست. شاید لازم باشد روز دیگری را نیز به این مجموعه بیفزاییم؛ ۱۹ ژوئن. اغلب ما دوست داریم روزانه قدیمی‌ و نیم و هوایی تازه کنیم، اگر این امکان برای کسی میسر نباشد، تازۀ احتمالی دهمین علتش موقعیت شغلی خاص (مثل کار در معدن یا زیردریایی) یا نوعی بیماری باشد که با نور مستقیم خورشید تشدید می‌شود.

نوزدهم ژوئن، دو سال از زمانی که ژولیان آسانز از این حقش محروم شده، می‌گذرد و او در آپارتمان سفارت اکوادور در لندن محبوس است. اگر از ساختمانش قدمی به بیرون بگذارد، بی‌درنگ دستگیر خواهد شد. مگر آسانز چه کرده که مستحق چنین کیفری شده؟ نگاه صاحبان قدرت به این مسأله قابل درک است: آسانز و همکاران افشاگرش اغلب در معرض اتهام خیانتند، اما (در چشم مراجع رسمی) جرم‌شان شدیدتر از این حرف‌هاست. آسانز متعهد بود تا برای مردم جاسوسی کند. «جاسوسی برای مردم» یک خیانت عادی (مثل جاسوس دوچاپه‌بودن یا فروختن اطلاعات به دشمن) نیست، بلکه امری به‌مراتب رادیکال‌تر است، چرا که، با برمال‌کردن رازها، بر اصل زیربنایی جاسوسی، یعنی پنهانکاری، خط‌طلان می‌کشد. کسانی که ویکی‌لیکس را یاری می‌دهند دیگر افشاجارانی محسوب نمی‌شوند که فعالیت‌های غیرقانونی شرکت‌های خصوصی (نظیر بانک‌ها و شرکت‌های نفتی و دخانیات) را به گوش مقامات مسوول می‌رسانند. آنها اتفاقاً فعالیت همین مقامات را به‌مخاطب عمومی وسیع‌تری عرضه می‌کنند. آنچه ویکی‌لیکس به ما آموخت، چیزی نبود که پیش‌تر از آن اطلاع نداشت‌ه باشیم، اما بین آگاهی کلی از موضوع و اطلاعات دقیق داشتن از آن تفاوتی جدی وجود دارد. این مسأله تا حدی به آگاهی از خیانت در یک رابطه زناشویی شباهت دارد. مادامی که آگاهی‌مان از این مسأله انتزاعی و کلی است، ممکن است بتوانیم با آن کنار آییم، اما رنج ناشی از دانستن جزئیات و مشاهده عکس‌ها دیگر قابل چشم‌پوشی نیست.

ایا هر شهروند شرفاقتند آمریکایی نباید در مواجهه با چنین حقایقی احساس شرم کند؟ رویکرد شهروندان عادی با این مسأله تاکنون انکار مزورانه بوده است: ترجیح‌مان این بوده که بر پلیدی‌های سرویس‌های جاسوسی چشم ببندیم. از این پس اما نمی‌توانیم خود را به ندانستن بزئیم. اگر ویکی‌لیکس را به پدیده‌ای ضدآمریکایی فروکاهیم، حق مطلب را ادا نکرده‌ایم. دولت‌هایی نظیر چین و روسیه به‌مراتب سرکوبگرتر از آمریکا هستند. کافی است بالای که ممکن بود بر سر فردی مثل جسی مینینگ در دادگاه‌های چین بیاید را تصور کنید. به احتمال زیاد، دادگاهی بر گزار نمی‌شد چرا که وی پیش‌تر سر‌به‌خاست شده بود.

آمریکا به‌دلیل اقتضات فنی، با این خشونت با زندانیانش رفتار نمی‌کند، به این‌ خاطر که نیازی به خشونت علنی ندارد (وگرنه آمریکا نشان داده که در موقع لزوم ابایی از چنین روش‌هایی ندارد). اتفاقا به همین دلیل است که آمریکا خطر بزرگ‌تری برای آزادی مردم محسوب می‌شود تا چین؛ چراکه بر خلاف چین که خشونتش عریان است، کسی چنین برداشتی از ابزارهای نظارتی در آمریکا ندارد. در کشوری نظیر چین، محدودیت‌های آزادی برای همه روشن است و کسی توهمی نسبت به آن ندارد. در آمریکا آزادی‌های صوری تضمین شده‌اند تا اغلب مردم تجربه‌ای از آن‌دهد از زندگی داشته باشند بی‌آنکه متوجه شوند تا چه اندازه تحت‌نظارت مکانیسم‌های دولتی هستند. افشاگران ویکی‌لیکس کاری مهم‌تر از واگو به استبداد علنی حکومت‌های سرکوبگر انجام می‌دهند: آنها ناآزادی نهفته در پس زندگی به‌ظاهر آزادانه را عیان می‌کنند.

در ماه می ۲۰۰۲، عنوان شد که دانشمندان دانشگاه نیویورک مدارای رایانه‌ای با قابلیت انتقال مستقیم سیگنال‌های ابتدایی را به مغز موش وصل کرده‌اند. این قطعه به آنها اجازه می‌داد فرمان حرکت موش را مثل یک ماشین کنترلی در دست بگیرند. به این ترتیب اراده آزاد یک موجود زنده برای نخستین‌بار به سیطره دستگاه‌های خارجی درآمد. موش بیچاره چه احساسی نسبت به حرکاتی داشته که اراده‌ای بیرونی به او تحمیل می‌کرده؟ آیا کاملاً از فرمانی که کنترل حرکتش را به دست گرفته ناآگاه بوده؟ شاید تفاوت میان شهروندان چین و ما، شهروندان آزاد کشور‌های لیبرال مغرب‌زمین، در همین نکته نهفته باشد: موش‌های انسانی در چین دست‌کم به نظارت حاکم بر خودشان واقفند، حال آنکه ما موش‌های خنک به هم سویی می‌خریم بی‌آنکه بداییم چگونه حرکاتمان کنترل می‌شود. آیا ویکی‌لیکس در پی رویایی دست‌نیافتنی است؟ قطعاً چنین نیست؛ شاهدهش اینکه دنیایی پس از افشاجاری‌های ویکی‌لیکس تغییر کرده است. نه‌تنها ویکی‌لیکس ما را از فعالیت‌های غیرقانونی آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ آگاه کرده و نه‌تنها افشاجاری‌های ویکی‌لیکس سرویس‌های جاسوسی را در موضعی تدافعی قرار داده و به قانونگذاری برای نظارت بیشتر انجامیده، که دستاوردی بزرگ‌تر به‌همراه داشته: میلیون‌ها انسان عادی از وضعیت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند آگاه شده‌اند.

ادامه در صفحه ۱۱

روزی که ما دوست داریم روزانه قدیمی و نیم و هوایی تازه کنیم، اگر این امکان برای کسی میسر نباشد، تازۀ احتمالی دهمین علتش موقعیت شغلی خاص (مثل کار در معدن یا زیردریایی) یا نوعی بیماری باشد که با نور مستقیم خورشید تشدید می‌شود.

روزهای ۲۸ و ۲۹ خرداد همایشی با عنوان «تاریخ و علوم سیاسی» در پژوهشکده تاریخ اسلام برگزار شد. گروه اندیشه پیش‌تر گزارش سخنرانی‌های این همایش را منتشر کرده بود. هاشم آقاچری یکی از سخنرانان روز دوم این همایش بود که به دلیل کمبود جا، متن سخنرانی ایشان با تاخیر منتشر می‌شود.

راینهارت کوزلک نظریه‌پرداز مهم تاریخ در سال ۱۹۲۳ در آلمان متولد شد و در سال ۲۰۰۶ درگذشت. کوزلک در وهله نخست، مورخ است و نظام‌های موقله‌ای و مفهومی او از درون مطالعه تاریخ به وجود می‌آید. او دانش تاریخ را بدون اینکه متکی به رشته‌های دیگر باشد بررسی و نوعی علم تاریخ تاسیس می‌کند که تقلیل‌پذیر به رشته‌های دیگر علوم انسانی و از جمله علوم سیاسی نباشد. در دستگاه نظری، او این علوم انسانی است که برای فاصله‌گرفتن از سطحی‌نگری نیازمند تاریخ است. نخستین پرسشی که کوزلک مطرح می‌کند این است که تاریخ چیست؟ تاریخ هستی‌شناختی است. او سپس می‌پرسد موضوع تاریخ چیست؟ و پاسخ می‌دهد: هیچ‌چیز. موضوع تاریخ، خود تاریخ است. آنچه تاریخ را تبدیل به یک دانش می‌کند نسه موضوع آن، بلکه روش آن است. سنتی که کوزلک در آن پرورش پیدا کرده، سرچشمه‌های بسیاری دارد. هرچند که از سنت فلسفه آلمانی از جمله هگل، کانت، هایدگر و گادامر استفاده می‌کند، اما در عین حال از آنها فاصله می‌گیرد. کوزلک از هستی‌شناسی هایدگر به کرات استفاده کرده است و انسان را نه واقع‌پودگی که امکانیت و نوعی پروژه و پرتاب‌شدگی در آینده می‌داند و از همین‌جاست که امکانیت و زمانیت و تاریخیت به ویژگی اساسی انسان تبدیل می‌شود. کوزلک با اینکه از هایدگر و گادامر سنت آلمانی استفاده کرده موضع خود را نه مارکسی می‌داند که صرفا هستی را تعیین‌کننده زبان و آگاهی بلند و نه همانند گادامر هستی را به زبان کاهش می‌دهد؛ آنگونه که زبان‌گرایان و تفسیرگرایان امروز زبان را خله هستی آدمی می‌دانند. او زبان را از قلمرو تجربه جدا نمی‌داند اما معتقد است قلمرو تجربه با زبان رابطه دیالکتیکی دارد و به همین خاطر ما با تاریخیت انسان مواجهیم. اگر تجربه زنده آدمی نبود فلسفه تغییر نمی‌کرد و تغییر کلمات و زبان بهترین دلیل برای این است که بفهمیم حد نهایی انسان زبان نیست، بلکه زبان در برطن یک تجربه شکل می‌گیرد و در عین حال تجربه محض نیز نیست. «افق انتظار» رو به آینده است و با

اندیشه

سخنرانی هاشم آقاچری در همایش «تاریخ و علوم سیاسی»

راینهارت کوزلک؛ تاریخ‌نگار اندیشه



تجربه در رابط‌های دیالکتیکی قرار می‌گیرند که با توجه به بافت‌های تاریخی این رابطه تغییر می‌کند. در جامعه پیشامدرن افق انتظار دقیقاً برابر با تجربه است و انسان اموری را از تجربه گذشته و حال می‌گیرد و به همین دلیل در دوره پیشامدرن تاریخ شتاب زیادی ندارد. اولین کتاب او «انقد و بحران: روشنگری بیماری‌زایی جامعه مدرن» بود که تز دانشگاهی‌اش در سال ۱۹۵۳ است که در آن می‌کوشد ریشه‌های بحران توتالیتاریسم را در عصر روشنگری جست‌وجو کند. او این کتاب را تحت‌تأثیر مکتب فرانکفورت و کتاب «دیالکتیک روشنگری» آدورنو و هورکهایمر نوشت. از کتاب نقد و بحران کوزلک می‌توان متوجه مفهوم زمان تاریخی شد. زمان در اندیشه کوزلک مفهومی بنیادی است که نباید آن را با زمان تقویمی و زمانی که بر اساس تغییر فصول پیش می‌رود یکی دانست. در مقابل زمان کروئولوژیک، زمان تجربه بشری وجود دارد و بر اساس تنوع در تجربه است که زمان‌های چندلایه تاریخی به وجود می‌آید. او به هررد اشاره می‌کند و می‌گوید وقتی کانت بحث زمان را در نسبت با عقل نظری مطرح کرد و بر مقوله‌های پیشینی قوه فاهمه انگشت گذاشت، یکی از آن حدود مقوله پیشینی زمان بود، در همان زمان هررد به کانت ایراد گرفت که زمان کانتی یک زمان کلی انتزاعی است، در حالی که نه یک زمان که بی‌شمار زمان وجود دارد. کوزلک با اشاره به همین تجربه، زمان‌های چندلایه و به‌خصوص زمان‌های سه‌گانه کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت را در نسبت با عقل نظری مطرح کرد و بر مقوله‌های پیشینی قوه فاهمه انگشت گذاشت، یکی از آن حدود مقوله پیشینی زمان بود، در همان زمان هررد به کانت ایراد گرفت که زمان کانتی یک زمان کلی انتزاعی است، در حالی که نه یک زمان که بی‌شمار زمان وجود دارد. کوزلک با اشاره به همین تجربه، زمان‌های چندلایه و به‌خصوص زمان‌های سه‌گانه کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت

آغاز دهید «دستاوردها» را به پرسش بگیریم

رضا امیرحیمی

لemotion] در صحنه «بدن» و «مغز» و احساس [feeling] در صحنه «ذهن» به‌نمایش درمی‌آید. آق‌ای نجل‌رحیم مختارند که ذهن را به‌همین شکل در این است که این برداشت را به داماسیو منتسب می‌کند. داماسیو چنان به‌صراحت و به‌طور مکرر بر این نظر خود تأکید دارد که واژه‌نامه emotion و emotion بین کتاب‌های او را بخواند متوجه مطلب می‌شود. دو نقل‌قول از داماسیو می‌آورم که موضوع کلاما روشن شود.

«عاطفه و واکنش‌های مربوط به آن با بدن هم‌راستا هستند و احساس‌ها با ذهن.» (در جست‌وجوی اسپینوزا، صفحه۱۵۵). «همان‌طور که خوندنه بی‌خودا به برد، واژه‌های عاطفه [emotion] و احساس –I feel- ling ا هم به‌جای یکدیگر به‌کار نمی‌برم. عاطفه [emotion] را به معنای مجموعه‌ای از تغییرات که هم در مغز و هم در بدن رخ می‌دهد به کار می‌برم.» احساس ادراک این تغییرات است.» (خطای دکارت، صفحات ۲۷۸-۳۷۷).

تصور می‌کنم این دو نقل‌قول موضوع را روشن می‌کند و جایی برای این نمی‌گذارد که برداشت نادرستی از نظرات داماسیو را توجیهی برای انتخاب «هیجان» به حساب بیاوریم. تغییر «پنهان در مغز» ایشان هم جای پرسش دارد. در دو دهه گذشته، با حدود همان ۲۰ سال که از انتشار فرهنگ مورد اشاره ایشان، واژه‌نامه روانشناسی، می‌گذرد، پیشرفت فناوری تصویربرداری، مغز را به جایی پیدا تبدیل کرده است، البته هنوز همه‌جای آن را ندیده‌ایم، اما این مشکل فناوری نیست، موضوع تخصیص منابع و انرژی‌ای است که باید به اینگونه پژوهش‌ها اختصاص یابد. آن موردی که ناپیدا، و هنوز جزو اسرار است مربوط به ذهن، آگاهی و خوششتن است.^۱

عاطفه یا هیجان، پرسش این است

به پیش‌فرض و برداشت‌های آق‌ای نجل‌رحیم رسیدگی کردیم و دیدیم هیچ‌کدام ربطی به انتخاب واژه عاطفه به‌عنوان معادل emotion ندارند. در زمینه نظرات داماسیو واژه emotion کلیدی است و با حل مشکل معادل فارسی، تکلیف واژه‌ای مثل affect نیز تا حدودی روشن می‌شود. ببینیم چه نکات دیگری هیجان [emotion] تن است ولی صحنه نمایش احساس [feeling] پنهان درمغز است.» (تأکید‌ها و واژه‌های لاتین از من است.) اما این برداشتی کاملاً نادرست از نظر داماسیووست. به نظر داماسیو عاطفه

آغاز دهید «دستاوردها» را به پرسش بگیریم

رضا امیرحیمی



می‌رود: «سگ حیوان باعاطف‌های است» و «گره حیوان بی‌عاطفه است»؛ این را بارها شنیده‌ام. در زبان گفتاری و نوشتاری روزمره عاطفه و احساس به جای یکدیگر به‌کار می‌روند بی‌آنکه تمایز معنایی بین آنها قایل شوند. این همان رابط‌های است که در زبان انگلیسی روزمره (و حتی برخی فرهنگ‌ها) emotion و feeling برقرار است. این درست همان رابط‌های است که مرا به انتخاب واژه عاطفه به‌عنوان emotion هدایت کرد و در مورد انتخاب واژه هیجان به تردید انداخت. البته با این ملاحظه که احساس به‌عنوان معادل feeling مورد استفاده نیست اگر فارسی‌زبان به عاطفه در سگ و گرگ اشاره دارد، تصور می‌کنم، بر خلاف نظر آق‌ای نجل‌رحیم، مشکل چندانی نخواهد داشت که بپذیرد مثلا سگ از عاطفه‌ای هر چند ساده‌تر برخوردار است و نباید آن را از آر داد. وقتی داروین کتاب «برور عاطفه در حیوانات و انسان» را منتشر کرد با ان‌جراز جامعه ویکتوریایی روبرو شد و اهالی «تمدن»، از اینکه حتی در عاطفه با حیوانات شریک هستند، آزرده‌شد و کتابش از یک دهه به محاق فرستاده شد. حداقل در جامعه کنونی ما عاطفه در حیوانات را می‌بینند و صادق هدایت در داستان زیبایش سگ ولگرد، آن را به نمایش می‌گذارد و توجه آدم‌ها را به حقوق آنها جلب می‌کند.

اقتدار گذشته

تنها نکته‌ای که به‌راحتی می‌فهمم اقتداری است که ایشان برای «واژه‌نامه روانشناسی» و پارای کتاب‌های درسی به اصطلاح «کلاسیک» قایلند، که گویا «برای هر ترجمی جای شک باقی نمی‌گذارد». این واژه‌نامه حدود ۲۰سال پیش منتشرشده، در این مدت هیچ تغییری نکرده، تصحیح نشده و هیچ‌چیز به آن اضافه نشده است. این ۲۰سال مورد اشاره، برهه تاریخی با اهمیت و پرشغالی بوده است و شاهد گام‌های عظیمی در فناوری‌های تصویربرداری کامپیوتری، اینترنت، وب و شبکه‌های اجتماعی، فناوری‌های سبز، شیوه‌های نوین تولید و توزیع ارزش اقتصادی، نقش رو به گسترش و دانش در ظهور و سقوط اقتصادها و در زمینه مورد بحث، پژوهش‌های انقلابی در پژوهش مغز، ذهن، و آگاهی بوده‌ام. در یک کلام نظاره‌گر تغییری تمدنی بوده‌ایم که با انقلابی مفهومی همراه بوده است؛ متأثر از آن واژه‌هایی منسوخ شده‌اند، واژه‌هایی جدید ساخته شده‌اند، واژه‌هایی ادغام و واژه‌هایی نوعی جابه‌جایی مفهومی را پشت سر گذرانده‌اند.^۲ با توجه به این تحولات، جان

آغاز دهید «دستاوردها» را به پرسش بگیریم

قدیم بر اساس قلمرو تجربه مدرن بازتعریف و مفاهیم تازه‌ای تولید می‌شود. کوزلک در کتاب بعدی خود (Futures Past: On the Semantics of Historical Time) نیز به این مباحث می‌پردازد. عنوان اصلی این کتاب مشکلاتی در ترجمه‌های مختلف داشته اما می‌توان آن را اینگونه ترجمه کرد: ایام آینده گذشت. گذشته و حال و آینده سه مقوله جدا نیستند. گذشته‌ها آینده بودند و آینده‌ها هم گذشته می‌شوند. او نظام مقوله‌ای و مفهومی خود را با همکارانش، در قالب مجموعه‌ای هشت‌جلدی با عنوان «تاریخ مفهومی آلمان در قرن نوزدهم» آغاز می‌کند که البته در ادامه گسترش یافته و تاریخ مفاهیم اساسی از دوره بایسلتی یونان تا قرن نوزدهم را در هشت جلد شامل می‌شود. کوزلک در کتاب دیگرش «دوره آستانه‌ای» را در مورد تاریخ پروس بررسی می‌کند، عنوان «پروس میان اصلاح و انقلاب ۱۸۵۰-۱۷۵۰» گویای این امر است. کتاب پس از انقد و بحران، رساله استادی کوزلک در دانشگاه است که زمان یا دوره آستانه را بررسی می‌کند، دوره‌ای که در آن از قلمرو تجربه و افق انتظاری خاص به دوره متفاوتی دیگر با قلمرو تجربه و افق انتظاری دیگر گذار می‌کنیم. دوران نه این و نه آن. در ایران هم این دوران آستانه‌ای وجود داشته است. یکی از دوران گذار در ایران سه قرن اول هجری و دوره دیگر دوران گذار به مدرنیته است. نظام مقوله‌ای و مفاهیم کوزلکی مثل قلمرو تجربه، افق انتظار، زمان‌مندی، تاریخیت، زمان‌های تاریخی، زمان‌های چندلایه، همزمانی ناهمزمان‌ها و ناهمزمانی همزمان‌ها- پادمفهوم‌های نامتقارن، ترکیب همزمانی (synchronic) و در زمانی (diachronic)، نسبت‌های گوناگون قدیم و جدید، برای مطالعه تاریخ و به‌خصوص تاریخ اندیشه‌ای و مفاهیم سیاسی سودمندند. او تاریخ را از تاریخ تادوم‌ها و شکاف‌ها می‌داند. در تاریخ زبانی و اقتصادی، بیشتر شاهد تداوم هستیم و در تاریخ سیاسی شاهد شکاف. آلمان شرقی و آلمان غربی از لحاظ ساختاری با هم ادغام شدند، اما از نظر اندیشه‌ای با هم ادغام نشدند. در تاریخ واژگان نیز بیشتر تداوم وجود دارد اما در تاریخ مفهوم، بیشتر گسست.

او در ۱۸ فصل یکی از آخرین آثارش با عنوان «طرز کار تاریخ مفهومی» (the practice of conceptual history) بسیاری از مفاهیم مذکور را به بحث گذاشته است. نکته آخر اینکه «تاریخ مفهومی» کوزلکی در تاریخ‌نگاری مفاهیم و اندیشه سیاسی برخلاف تاریخ ایده‌های آرتور لاوجوی تاریخ‌نگاری صرفا اندیشه‌ای و نخیه‌گر نیست بلکه با تاریخ اجتماعی پیوندی نزدیک دارد.

آغاز دهید «دستاوردها» را به پرسش بگیریم

ریتی، استاد روان‌پزشکی دانشگاه می‌نویسد: «امیدوارم وقتی پی بریدی آنچه در علوم اعصاب با آن روبرو هستیم مسحورکننده‌تر از همه شکوه کامپیوتر و فضای سایبر است. اندک اندک هیجان زده شوی. در ۳۰سال آینده، یافته‌ها نه‌تنها دنیای ما بلکه خویشنت خوش ما را دگرگون خواهند کرد... لازم است سرانجام واژگان گیج‌کننده‌ای که علم اعصاب در مورد مغز و کارکردهای آن به کار می‌گیرد، تغییر کند.»^۳ در واقع ریتی خواستار تغییر واژگان حتی در زبان قدرتمند انگلیسی است. تخم ما چه می‌گوییم، «واژه‌نامه روان‌شناسی» که ۲۰ سال تغییر نکرده «دستاوردی» است که برای حفظ «زنجره» باید در مورد آن شک و تردیدی به خود راه ندهیم. خب آدم شکاکی مثل من تکلیفش چیست؟ باید تا ابد از واژه هیجان به‌عنوان معادل emotion استفاده کرد؟ البته من نه «دلیخوا» و نه «بی‌احتیاطی» کرده‌ام. بد نیست به بسیاری از فرهنگ‌های قدیمی و جدید انگلیسی به فارسی نگاه بیندازند که بسیاری از آنها در مقابل واژه emotion، عاطفه را هم آورده‌اند. البته من تلاش کردم تا حد مقدور «زنجره فرهنگی» را رعایت کنم. به همین دلیل در موارد متعددی معادل انگلیسی واژه فارسی به کار رفته در متن ترجمه را در پالوتش آوردم و در مواردی در صحت توضیح دادم ازجمله در مورد عاطفه، احساس، ناث (در جست‌وجوی اسپینوزا، پانوش ۱ و ۳ صفحه ۱۶). در انتهای کتاب هم واژه‌نامه انگلیسی- فارسی را اضافه کردم تا خواننده که با معادل‌های دیگری آشنایی دارد بتواند مطلب را دنبال کند. قبل از چاپ کتاب، هم متن کتاب و هم واژه‌نامه انگلیسی آن را در اختیار دوستانی گذاشتم که تخصصی در مفاهیم نظری مورد بحث در کتاب‌های داماسیو دارند. در این دو سالی هم که از انتشار کتاب می‌گذرد با خوانندگانی صحبت کرده‌ام که ایرادهایی به ترجمه داشته‌اند. جالب اینکه در هیچ مورد با این ایراد روبرو نشدم که واژه عاطفه نامأنوس است و مطلب مورد نیاز را نمی‌رساند.

۱- امیدوارم با انتشار ترجمه Self Comes to Mind آخویشتن به ذهن می‌آید آخرین اثر منتشر شده داماسیو و همچنین The Mystery of Mind اراز آگاهی اثر فیلسوف جان سرل که ترجمه آن به پایان رسیده و در مراحل نهایی ویرایش هستند، اینگونه موضوعات روشن شوند.

۲- در این زمینه خواننده را به مطالعه کتاب ثروت انقلابی، نوشته آلوین و هایدی تافلر، نشر ماهی، ترجمه رضا امیرحیمی جلب می‌کنم.

۳- راهنمای کاربران مغز، نشر نیلوفر، چاپ دوم، ۱۱، ترجمه رضا امیرحیمی.

نگاه

در باب جذابیت فلسفه

محمد مهدی اردبیلی

● امروزه «جذابیت» به یکی از اهداف اصلی دست‌اندرکاران و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف بدل شده است. برای تأثیرگذاری بیشتر، همه به دنبال جلب مخاطبند و در نتیجه جذابیت یک چیز (از کالاهای مصرفی گرفته تا نظریات علمی)، خواسته یا ناخواسته به دغدغه ذهنی تولیدکنندگان آن بدل شده است. تحلیل و بررسی خود مقوله جذابیت و واکاوی ریشه‌های روان‌کاوانه و فرهنگی آن و نسبتش با مناسبات تولید و به‌ویژه هدف مقدس «فروش کالا» بحثی مفصل است که البته موضوع این نوشتار نیست و مجالی دیگر می‌طلبید نوشتار حاضر در تلاش است تا صرفاً به مقوله جذابیت در فلسفه و نظریات فلسفی بپردازد. انتهایی که عمدتاً علیه متفایز بسین مطرح می‌شود، دشوارنویسی و دشوارگویی کاذب آنهاست. به‌زعم این نگارش رایج، فیلسوفان در دور باطل سخت‌نویسی متون فلسفی و غیرقابل‌فهم‌بودن آنها از سوزی مخاطبان گرفتار آمده‌اند و به تعبیر فرانسیس بیکن همچون عنکبوت‌هایی هستند که مشغول تارت‌تنیدن به‌دور خویشند و نهایتاً سرانجامی جز گرفتارآمدن در تارِی که خود تنیده‌اند ندارند. فرانسیس بیکن به‌عنوان پدر معنوی تجربه‌گرایی، در عوض پیشنهاد می‌دهد فیلسوفان باید نه همچون عنکبوت، بلکه همچون زنبور عمل باشند و به‌دنبال ارایه نتایج عینی، مفید و کاربردی از تفکراتشان باشند. این اسطوره پراگماتیستی فیلسوف در مقام زنبور عمل را که امروزه به لطف تممیم و غلبه نگاه تکنولوژیک به تمام عرصه‌ها، به انتقادی رایج علیه فیلسوفان بدل شده است، می‌توان در همه‌جا مشاهده کرد: از واکنش‌های عوامانه و حقیقت‌گرا به فلسفه به‌عنوان چیزی بی‌ثمر گرفته تا حسی انتقادهای اخلاف راستین بیکن، یعنی فیلسوفان تحلیلی و زبان متعارف. اینجاست که جذابیت فلسفه، حتی توسط برخی از دوستداران و داعیه‌دار احیای آن، به‌عنوان یک هدف مطرح می‌شود. در نتیجه، از این منظر، فلسفه باید خود را چنان ساده کند که همگان قادر به فهمش باشند و چنان جذاب شود که توانایی رقابت با سایر رقیبان اعم از ادبیات داستانی عامه‌پسند، فیلم‌های جذاب هالیوودی و حملات قصار واططان اخلاقی‌گرا را داشته باشد.

فهم همگانی از فلسفه

در اینجا باید ابتدا خود دو‌گانه مرسوم «فلسفه برای خواص» و «فلسفه برای عوام» را به نقد کشید. هگل به ما نشان می‌دهد هر دو سوی دو‌گانه فوق راه به خطا می‌برند. از یک‌سو عوامانه‌کردن فلسفه و ساده‌سازی تحلیلی آن به از دست‌رفتن خود محتوای فلسفی و پیچیدگی‌ها و تناقضات درونی حقیقت، در مقام لژه غالی تفکر می‌انجامد. ساده‌سازی همه‌چیز یا پنداشتستن جهان همچون امری مطلقاً ساده پیچیده‌نمایی می‌شود.ریشه در رویکردهای عقل‌ستیز (چه از نوع سنت‌گرایانه و چه از نوع پستمدرن رایج) در حتی گاه‌ها از نوع قصاصه‌های ساده و کوتاه عرفانی) دارد. اما از سوی دیگر دشوارنویسی کاذب و تلاش برای رازورانه کردن هر امری نیز به نحوی تامل‌برانگیز ریشه در رویکردهای خواص‌گرایانه، اُرستوستوکراتیک دارد که البته یک سرس آن هم مجدداً به محافل مخفی عرفانی و اسرار مگوی آنها بازمی‌گردد. مساله بر سر نقد هر طرف معادله‌ای است که نهایتاً در ژرف‌نا از همه‌گیر حمایت می‌کنند (برای مثال می‌توان در ابعاد وطنی، به روابط درونی حامیان عرفان و فلسفه تحلیلی اشاره کرد). هگل به ما می‌آموزد عوام‌سازی فلسفه به همان میزان قابل انتقاد است که فروگاستن آن به فهم مشتی انسان نایفه. در واقع اینکه همگان فلسفه را نمی‌فهمند به هیچ‌وجه به معنای این نیست که همگان قابلیت فهم آن را ندارند. فلسفه نهایتاً بر عقلی مبتنی است که همگان به‌طور عام از آن برخوردارند اما به شرط آنکه آن را از حالت تعظیمی خارج کنند، در اندیشه به‌مارست به خرج دهند و ظرفیت‌های آن را فعال کنند. بنابراین فلسفه ذاتاً منافاتی با همه‌فهمی ندارد، اما عامل اصلی عجز همگان فلسفه را نمی‌فهمند، نه فلسفه بلکه همگان‌اند. در نتیجه، باوجود تصدیق این نقدها به هیچ‌وجه نمی‌تواند بهانه‌ای به دست حامیان ساده‌سازی و عوامیه‌سازی فلسفه بدهد.

جذابیت فلسفه

حال می‌توان بررسی مقوله جذابیت فلسفه و انتقادات رایج را گامی به پیش برد. در مساله جذابیت فلسفه نیز وضع به همین منوال است. جذابیت یک لژه، نه درون آن بلکه بیشتر در خود سوزۀ قرار دارد. به بیانی دقیق‌تر، اگر کسی فلسفه را جذاب نمی‌یابد به این دلیل است که احساس نیازی به فهم آن نمی‌کند و انگیزه‌ای برای رافتان با مفاهیمی از تن سیردن به ریاضت دشوار فلسفی ندارد. خواندن فلسفه به‌عنوان امری فی‌نفسه و صرفاً به واسطه جذابیت درونی محتوای آن بی‌معنی است. برای مطالعه فلسفه پیش‌شرطی وجود دارد که خارج از خود فلسفه است و آن هم خودآگاه شدن سوزۀ نسبت به مسایل و مشکلات درونی خودش و در نتیجه احساس نیاز به فلسفه است. به همین دلیل آغاز مطالعه فلسفه، باید نه از نوع مطالعه ترتیبی تاریخ فلسفه‌های، بلکه باید از میانه آن باشد، یعنی از هم‌جا که از درها و تنش‌های ذهنی فرد سخن می‌گوید. تازه در آن زمان است که فرد می‌تواند به نحوی پس‌نگر به کل تاریخ فلسفه بنگرد و آن را واکاوی کند.